

متن مصاحبه رادیویی دکتر شاپور بختیار با رادیو سوئیس

مفسر رادیو مصاحبه را با پیشگفتار زیر آغاز کرد که عیناً از نشریه نهضت ارگان نهضت مقاومت ملی ایران نقل می‌شود:

" ایران که از سالها پیش خوره فساد و اختناق به جان افتاده بود، آینده‌ای بس مبهم پیش رو داشت. رژیم شاه در حال فروریختن بود و تمام کسانی که می‌خواستند مشروطه سلطنتی ناشی از انقلاب ۱۹۰۵ را زنده نگاه دارند، شاپور بختیار را مرد آخرین امید تلقی می‌کردند. شاپور بختیار با اینکه بارها در برابر شاه ایستاده بود و بهای

این مبارزه را در چندین نوبت زندان پرداخته بود، —
 دموکرات بودن و قانون پذیری شهرت داشت و انقلاب خشونت —
 بار را به نحوی که در افق آن زمان شکل میگرفت، رد می کرد. اما
 خودکامگی و اختناقی که از سال ۱۳۲۰ محمد رضا شاه پهلوی
 را بر سر قدرت حفظ کرده بودند امکان پایداری یافتن در آرامش
 را نداشتند و چنانچه در تاریخ اغلب پیش می آید، زمان به
 سود مصیبت، به سود جناح آیت الله هائی چرخید که قوانین
 اسلامی ادعائیشان را در خون اجرا کردند.

شاپور بختیار، هنگامی که در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ مقامش
 را ترک گفت فقط ۳۷ روز نخست وزیری کرده بود. سی و هفت
 روزی که طی آن به هر حال توانست بخشی از وعده هایش را عمل
 کند. ساواک، پلیس سیاسی مخوف منحل شد، زندانیان سیاسی
 آزاد شدند، آزادی مطبوعات اعاده شد، بنیاد مرموز پهلوی
 برچیده شد.

بختیار که در آغاز جنگ دوم جهانی داوطلبانه به خدمت
 ارتش فرانسه درآمد و سپس در نهضت مقاومت فرانسه علیه
 آلمان های اشغالگر شرکت کرد، پیوسته خواسته است به خود
 و ریشه های عمیقش وفادار باشد، ریشه های خاندان بنیادین
 خانهای غیور و آزاده ایران و همین اراده آزادمندی بود
 که او را به جبهه ملی محمد مصدق و شرکت در دولت او در سال
 ۱۳۳۰ کشاند.

حال ببینیم شاپور بختیار از نظر ایدئولوژی و سیاسی کیست. آیا همانطور که اخیراً "یک روزنامه ایرانی نزدیک به رژیم نوشته بود، واقعاً" سوسیال دموکرات است؟ وقتی برای دیدار با او در حومه پاریس به خانه اش رفتیم که دائم برای جلوگیری از سوء قصدی مانند آن که در مرداد ۱۳۵۹ نزدیک بود به قیمت جانش تمام شود، زیر نظر ماه موران پلیس است. اولین سوال همین بود:

س: آیا شاپور بختیار واقعاً "سوسیال دموکرات است؟
 شرب: فکر می‌کنم همیشه یک سوسیال دموکرات بوده‌ام. حتی در دوران دانشجویی در پاریس چهل سال پیش، به سوسیال-دموکراسی گرایش داشتم. در آن دوره می‌گفتند رادیکال-سوسیالیسم، سوسیالیسمی که بدون اتکاء به مارکسیسم به عنوان یک جزم، خواهان تحول است اما لیبرالیسم را به معنایی که بعضی احزاب در فرانسه یا در اروپا در نظر دارند، نمی‌پذیرم. یعنی لیبرالیسمی که می‌گوید مردم را باید در تمام ابتکارهایشان، به خصوص در زمینه اقتصادی آزاد گذاشت.

می‌توانم بگویم که در مورد تناوب حکومت در مورد حقوق اقلیت و حکومت اکثریت در صورتیکه این مجموعه‌ها آئینی را تشکیل دهند که در آن دوره سوسیال دموکراسی یا رادیکال سوسیالیسم خوانده می‌شد، همیشه برای این نظر بوده‌ام، از جوانی تا امروز.

س : درست است ، در کتا بیکرنگی هم گفته اید که لیبرالیسم به صورتی که در غرب مطرح است امکان انطباق با ایسسران ندارد ، زیرا در این کشور ، فقر و بدبختی چندان است که باید شیوه های چپ تر را اختیار کرده چپی که شما برای ایسسران پیشنهاد می کنید چیست ؟

شرب : ببینید ، درباره دموکراسی ، تصور نمی کنم تضسادی داشته باشیم ، مساله بسیار ساده است : حکومت اکثریت با حفظ حرمت حقوق خدشه ناپذیر اقلیت و امکان تنسسا و بدر حکومت و دستگا ههای حکومتی ، و اما درباره مسائل اقتصادی . با توجه به سطح متوسط قبول لیبرالیسم در کشورها ئی مانند فرانسه ، سوئیس یا آلمان بسیار آسان تر است ، با این حال از نظر شخص من لیبرالیسم اقتصادی در نهایت امر به مثابه جنگ گرگ و گوسفند است ، و هرکه زورش چربید آن یکی را می درد . باید نظارتی وجود داشته باشد ، علی الخصوص در کشورها ئی که پیشرفت کافی نکرده اند ، هنوز صنعتی نشده اند ، وجدان عمومی در آن ها چنانچه باید بیدار نیست و سازمان های مناسب ندارند . دولت باید برای اینکارهای خصوصی ، مالکیت خصوصی ، سهم وسیعی در نظر بگیرد . من که نه انقلابیم و نه مارکسیست مخالفتی با این مسائل ندارم ، اما دولت باید مراقب باشد که توسعه اقتصادی در درجه اول در جهت منافع اکثریت ، منافع ملت صورت پذیرد و از طرف دیگر هم چنین مراقب انباشته شدن

ثروت‌ها باشد، البته با توجه به تضادها و شرایط نگذارد پولی که به مصرف سرمایه‌گذاری در صنایع و غیره می‌رسد، دموکراسی را به انقیاد بکشاند، مراقب باشد که دموکراسی از پول مستقل بماند.

پول نباید بر دموکراسی حاکم باشد، دموکراسی می‌تواند به مردم امکان ثروتمند شدن بدهد، در این باره بحثی نیست. اما بدون مبالغه، بدون اینکه کمترین تغییری در عملکرد نهادها و رویه حکومت بوجود آید. به این معناست که فکر می‌کنم لیبرالیسم قرن نوزدهم با شعار ثروتمند شوید، هرکار می‌خواهید بکنید، دولت فقط به مسائل دفاعی می‌پردازد و از این قبیل، این لیبرالیسم دیگر ممکن نیست. یک کشور داروپا نشان بدهد که زیر این لوا اداره شود، حتی انگلستان که در حال حاضر حکومتی محافظه‌کار دارد. پس‌ایران، به طریق اولی، باید ضمن رعایت مالکیت خصوصی، ابتکار خصوصی، رقابت، تمام این‌ها را البته به صورت قانونی و بدون دغل می‌توان پذیرفت اما قابل قبول نیست به افراد اختیار تام داده شود که اقتصاد کشور را به سود منافع شخصی خود بگردانند این، وضعی است که من نمی‌توانم بپذیرم و فکر می‌کنم در تناقضی با سوسیال دموکراسی نباشم.

س: اما بطور عینی، فرض کنیم شما دو راه به نخست‌وزیری برسید، چه تصمیم‌هایی خواهید گرفت: آقای بختیار فورترین

تصمیم‌هایی که در این جهت برای ایران بگیری دکدامند؟

شرب: به نظرم، بهترین و فوریت‌ترین کارها با زگرداندن آرامش و آسودگی خاطر به مردم است که سخت مورد نیاز آنهاست. اول، آرامش لازم است، باید رجاله‌های خمینی را خلع سلاح کرد، تمام آن‌ها که نایب مناب نیروهای انتظامی شده‌اند، سپس باید مملکت را که هم از نظر مادی و هم از نظر فرهنگی لطمه دیده است با زسازی کرد. بعضی "اصلاحات"، اگر بشود این کلمه را بکاربرد بعضی رفتارها، بعضی قوانین که تصویب شده‌اند، البته اگر بتوان از قانون و رای و پارلمان در جمهوری اسلامی صحبت کرد. بطور مطلق خارج از منطق یا سنت ایرانی قرار دارند و باید از نو به آن‌ها پرداخت و در عین حال باید به مردم مکان زیست هم داد. خواب و خیال جایز نیست. من نه مردم معجزه‌ام و نه انقلاب. خواست من این است که دموکراسی مرحله به مرحله در ایران مستقر شود، نه اینکه بگوئیم ما هرگز به دموکراسی نمی‌رسیم. خود شما میدانید سوئیس که کشوری بسیار دموکراتیک است. دوره‌هایی را گذرانده که دموکراسی دست کم به مفهوم امروزی بر آن حاکم نبوده است. با بدیگ روز شروع کرد، ما هم شروع خواهیم کرد. اما فوری‌ترین مساله در حله اول آرامش اجتماعی است، پایان دادن به جنگ است، جنگ در خارج و در داخل ایران، بعد باز سازی کشور، جذب بیکاری جوانان از طریق تدارک و اجرائی برنامه‌های وسیع "مثلاً" عمرانی. و در این راه بدیهی است که

تکنولوژی و کمک غرب میتواند به حال ایران بسیار مفید باشد .
 وقتی نخست وزیر بودید سعی به چنین اقدامی کردید؟! البته
 راست است که بیش از سی و هفت روز در این مقام نبودید
 ش ه ب - . . . و به قول معروف یک سرداشتم و هزار سودا ، درد -
 دیگری را باید علاج میکردم ، اما حقیقت این است که وقتی بالای
 سر بیما رسیدم ، نفس های آخرش را می کشید با تمام این احوال
 آنچه را ملت ایران یکپارچه و به حق علیه اش بر خاسته بود
 می دیدم : بیعدالتی ، فساد ، اعمال ساواک و چیزهای دیگر . در همان
 مدت کوتاه و با وجود تمام مشکلات که در دسته خمینی به کمک کمونیستها
 ایجاد میکردند . همین کمونیستها که می بینید امروزه چه پریشانی
 و بدبختی افتاده اند ، باید قبول کرد که خودشان این وضع را
 خواستند و الا گرد مکراسی می خواستند که من داده بودم ، آزادی اندیشه
 و بیان ، آزادی زندان سیاسی ، این مطالبات که برآورده شده بود .
 پس نیروهای خمینی و کمونیستها ی متحدشان خواست های دیگری داشتند .
 آقای بختیار آیا چهار سال پس از تغییر رژیم احساس میکنید
 که شاید در آن زمان با قبول فرمان نخست وزیر از دست شاه ،
 ورق بازنده را بازی کردید؟
 ش ه ب - هرچه بیشتر فکر می کنم بیشتر به این نتیجه میرسم که
 تصمیم من ، نه چنانچه عده ای گفتند شجاعانه ، بلکه منتقسی
 بود . ماسی سال بخاطر استقرار نوعی نظام اجتماعی سازگار
 با قانون اساسی مبارزه کرده بودیم . قانون اساسی که البته
 در حکومت شاه به استهزاء گرفته شده بود البته . . .

خود شما چند با رزندانی شدید :

ش ه ب - این موضوع جزئی است . دیگرانی هستند که بسیار
بیش از من رنج برده اند اما نکته در این است که برخوردن با
مساله در آن دوره هم مثل امروز بود . باید دانست که مخالفت
با این یا آن شاه مطرح نیست مخالفت با آن حکومت و نحوه
حکومت مطرح است بنا بر این دو کار میتوانستیم بکنیم یا بگوییم
من فراتر و فراسوی معرکه قرار دارم و برای من که همیشه مدافع
فعال آزادی و حیثیت انسان بودم ، چنین چیزی ممکن نبود
کنار رفتن و به برج عاج خود پناه بردن راه حل بود اما با طبیعت
من سازگار نیست کسی که در بیست سالگی علیه فرانکو مبارزه
کرد هاست و در بیست و سه سالگی علیه هیتلر ، نمیتواند نسبت به
سرزمین خودش آنهم در چنین شرایطی بی تفاوت باشد .

دو انتخاب در برابر هم قرار داشت : پیوستن با آنچه در آن
دوره انقلاب اسلامی آقای خمینی بود که بهیچ قیمت حاضر نبودم
و با اصولی ترین عقاید من مانند جدائی کامل مذهب از حکومت
و اصول دیگر مغایرت داشت یا تا آخرین نفس برای نجات ایران
تلاش کردن ، من در این جهت کوشیدم .

در هر حال ، بارها همین سؤال شما را از من کرده اند و من
جوابم را تکرار می کنم : آخرین نخست وزیر شاه بودن را بـ
اولین نخست وزیر خمینی شدن ترجیح میدهم ، بسیار هم ترجیح
میدهم .

به این ضعف و حقارت به هیچ قیمتی تن نمی دهم که در این سن و سال

پس از با رأی مدنی در اروپا، پس از سی سال مبارزه، ساده لوحی را به جانی برسانم
که زملای تاریک اندیش گمنا می که ناگهان در نقش ناجی ظاهر شد، فریب
بخورم.

این احساس را ندارید که شاید شاه برای تان دام گسترده؟
ش. ه. ب. - شاه به هر حال هرگز یک حکومت دموکرات و ملی را نخواست
پس مرا هم نمی خواست و اگر او را عیب و روال عادی بود و به اصطلاح قطار
روی خطش حرکت می کرد شاه البته با هویدا آدمی یا کسانی از نوع او -
ادامه می داد یعنی با بله قربان گوها و سربه فرمان هائی که کاهن ری به این
کار نداشتند، می گفتند دستور از بالا آمده و کمترین اعتنائی به قانون
اساسی نمی کردند. اما شاه و وقتی از من و چند نفر دیگر دعوت به کار کرد،
که در بن بست قرار گرفته بود، و دیگر نمی دانست به کدام ما مزایه -
دخیل ببندد.

نه مساله دارم انداختن و در دام افتادن نبود. فقط شاید میمان
آن دوسه نفر دیگر و من با قبول وظیفه ای که خردکننده بود. من کمی
بیشتری پروائی به خرج دادم. اما می دانستم زیرا چه تعهدی میروم.
و هماهنگی در "یک رنگی" نوشته ام می بینم که به این ترتیب به
اصول همیشگی خودم وفادار ماندم.

با وجود این مقام نخست وزیری به اعتبار شما در بخشی از افکار
عمومی لطمه زد؟

ش. ه. ب. - چه کسی لطمه زدند؟ اشخاص فرصت طلب همه جا هستند. در
کشوری که فاقد ساخت های محکم سیاسی است جانی که از تربیت
سیاسی تقریباً "هیچ اثری نیست و احزاب سیاسی در حالت جنینی
وجود دارند و اغلب هم فرمایشی اند

نباید زیاد بر سر تفسیر عربده‌های خیابانی تامل کرد. من برای کسانی که معنای حرفی را که میزنند نمی‌دانند هیچ احترامی قائل نیستم. نکته جالب اینجاست اغلب علی‌الاصول نمی‌دانستند از چه حرف میزنند.

شعارها را تکرار می‌کردند و البته در روزگاری کسبه خمینی جای ژوپیتز نشسته بود شعارها هم مبهوت و مجذوبشان می‌کرد.

اما همین عده که از خمینی پیشتیبانی کردند، چه بسا که هنوز هم او را بر سر قدرت نگاه داشته‌اند؟ شه‌ب-نه، در میان آن جمع کثیری عده‌ای اعدام شدند، عده‌ای متواری‌اند و بعضی‌ها نیز ایران را ترک گفته‌اند به علاوه باید قبول کرد که همیشه رهبری به عهده تعداد کمی است و رهبران (سیاسی آنروز) از عهده وظیفه خود برنیامدند. دموکراسی می‌خواستند، اما به نظر من، این نخبگان تشخیص ندادند که وعده‌های خمینی هیچ ارتباطی با دموکراسی ندارد. نمی‌گویم خمینی این شرافت را داشت که بگوید چه نوع حکومتی برای ما تدارک می‌بیند، چون شرف ندارد، اما در موقعیت‌ها و فرصت‌های بسیار، قصدش را اعلام کرد، البته بی‌رحمی‌اش را به این حد نمی‌شد پیش‌بینی کرد. خود من نمی‌توانستم فکر کنم که مردی، آن هم به اصطلاح مردخدا سنگدلی یک ژنرال اس‌اس را داشته باشد،

انتظار چنین چیزی نمی‌رفت اما به خوبی دیده میشد که رژیم خمینی قهقرائی و تاریک‌اندیش خواهد بود.

با این حال خمینی از پشتیبانی مردم در حد نسبتاً "مهمی برخوردار است."

ش. ب. - به نظر من در حال حاضر آقای خمینی دیگر به حمایت مردم متکی نیست. نقطه اتکای بسیار ناپایدار اما در عین حال سخت وحشتناک است، خمینی بر ترور متکی است. کافی است یک شعار روی دیوار بنویسید و جا به جا کشته شوید، بی معطلی، بی محاکمه، بی قاضی، چون ضد انقلابید به همین سادگی. بگوئید ضد قانون است، چرا ضد انقلاب؟ از یک طرف می‌گوئید انسان‌ها حق آزادی اندیشه و بیان دارند، خوب کسی هم که روی دیوار نوشته زنده باد فلان یا بهمان فکرش را بیان داشته، می‌توانید جریمه‌اش کنید چه میدانم، پنجاه تومن بگیرید که چرا دیوار شهر را کثیف کرده اما همین و بس، مساله به همین جا ختم می‌شود.

برگردیم به تکیه گاه‌های خمینی، اول و مهمتر از همه همانطور که گفتم ترور، که مدتی کارآئی دارد. دوم جنگ که خودش برانگیخت آنهم چه جنگی، جهاد...!

مساله من جهان نیست من منافع ایران را مدنظر دارم و همین... البته در هماهنگی با جامعه بین‌المللی، نه مثل خمینی با تجاوز به مقررات تمام سازمان‌هایی که به هر حال ما هم قبولشان کرده‌ایم.

آیا واقعا، "خمینی است که قدرت را در دست دارد یا در بازی سیاسی فعلی ایران عوامل دیگری هم هستند؟

شبهه ب - از ابتدا، بطور مسلم مهمترین نقش به عهده او بود و هنوز هم دست کم در ذهن ها همینطور است. اما دیگر در میان مذهبی های ایران شکاف های عمیق پیدا شده. از جمله اختلاف نظر بین آنها که میخواهند خط خمینی را دنبال کنند یعنی سیاستی خشن، بیشرمانه و غیر منطقی. و آنها که قصد مصالحه با غرب را دارند. بین اینها مبارزه برای کسب قدرت در جریان است. اما شخصا " فکر میکنم ایرانی ها برای مدتی مدید از هر چه ملاست بیزار شده اند، چه ملاهای معتدل باشند و نیمه معتدل و سه ربع معتدل، چه دیوانه های هاری مانند خلخالی و دیگر اعجوبه های از این قبیل. جان ما به لبمان رسید. جای ملا در مسجد است. آنجا که باشد مورد احترام من است. این، موضع همیشگی من بوده است. اما اگر وارد میدان سیاست شوند باید از کسوت آخوند در آیند. یعنی نمیشود هم از طرفی به عنوان نماینده دین از نوعی مصونیت برخوردار بود، و از طرف دیگر تمام امکانات سیاسی را داشت چنین وضعی بسیار خطرناک است همانطور که می بینید و من پیش بینی کرده بودم. نباید قدرت را به دست یک ملا سپرد که مانند قرون وسطی در اروپا، در ضمن بتواند تکفیر کند، تفتیش عقاید راه بیندازد هر چند حتی در دوران تفتیش عقاید با تمام حرف ها، در

مقایسه با رژیم خمینی، میتوان نوعی میانه روی دید. آقای بختیار، در زمینه سیاست رژیم خمینی، تصمیم‌های اخیر را که نسبت به حزب کمونیست توده گرفته شده چگونه تعبیر می‌کنید؟

ش. ب. - خمینی کمونیست نیست. بدتر است. با کمونیست‌ها تکلیف آدم روشن است. آئینی است که می‌توان پذیرفت یا رد کرد با خمینی کار بسیار خطرناکتر و بسیار پیچیده‌تر و نامنتقی‌تر است. حکومت خمینی واقعا "حکومت جنون است خمینی کمونیست نیست. بسیار خوب اما آنچه من فکر می‌کنم این است که خمینی به مفهومی که من برای کلمه قائل‌م ایران نیست. یعنی هرگز منافع ملت ایران را مد نظر ندارد. اسلام خاص خودش را دارد. وزیر لوی آن از مرزها می‌گذرد. مصر، مراکش همه جا اسلام! اسلام! اسلام! اما ما ایرانیها اول ایرانی هستیم، بعد من مسلمانم، آن یکی مسیحی و آن دیگری یهودی و آن سومی بدون اعتقاد مذهبی برای من به عنوان ایرانی فرقی ندارند.

دلیل این تغییر رویه نسبت به حزب توده چه بوده؟

ش. ب. - خمینی مرحله به مرحله پیش‌آمد از میانه‌روها شروع کرد و تا اینجا جلو آمد تمام نیروهای مقاومت..... شاید هم کرشمه‌ای به سوی آمریکا.

آیا ایران از دید حکومت کنونی، به نفعش نیست که با شوروی نوعی اتحاد داشته باشد؟ چیزی که از دست نمی‌دهد.

ش ر ه ب - این را هم نمی‌تواند . نمی‌تواند چون مسئله افغانستان در میان است ، چون یکی از شعارهای اساسی اش این است که بگوید در جنوب شوروی تقریباً " شصت میلیون مسلمان زندگی میکنند . تمام این ها مانع میشوند که خمینی هدف کامل " روشنی داشته باشد . خمینی سلطه طلب است اول باید نیروهای ایرانی را یکی پس از دیگری تسلیم کند ، بعد البته برای شوروی آمریکا ، یا کشورهای دیگر دردسر بسازد که داستان جداگانه‌ای است .

اما محض اطلاعات بگویم که حزب توده و کمونیست‌هایی که حرفشان را زدید تنها عناصر خطرناکی نیستند که از مسکو به تهران و شهرهای دیگر اعزام شده‌اند . اینها تنها نیستند عناصر دیگری هم وجود دارند . مدتی است وجود دارند . کدام‌ها ؟

ش ر ه ب - مثل شما و من لباس شخصی بر تن دارند ، آذری و گاهی فارسی را بسیار خوب حرف می‌زنند ، در فلان یا بهمان اداره - به عنوان تکنیسین استخدام شده‌اند ...

صحبت از کرشمه به سوی آمریکا کردید . یعنی میخواهید بگوئید در میان مدت ، نوعی نزدیکی به وجود خواهد آمد ؟

ش ر ه ب - نظر شخصی من این است که خمینی نه به این دلیل که چند دیپلمات شوروی را اخراج کرد و چند ایرانی را زندانی ... اولاً شوروی ها را از دیرباز طرح‌هایی دارند

و در بند این نوع ملاحظات نیستند. حتی اگر تمام اعضای حزب توده اعدام شوند، شوری کاری ندارد، اما کرشمه به سوی آمریکا که دوباره پیشکشیدید، منظور خمینی را برآورده نمی‌کند، زیرا آمریکاییها یک مسئله را دریافته‌اند و آن این است که کمونیسم مذهبی خمینی برای جهان عرب پدیده‌ای بسیار خطرناک است و اگر ادامه بیابد الزاماً عواقبی در تمام خاور میانه خواهد داشت. بنابراین فکر میکنم آمریکائی‌ها دیگر به هیچ قیمت نمی‌خواهند هوای خمینی را داشته باشند و حتی روابط نزاکت‌آمیزی را با او حفظ کنند. نه به دلیل اتحاد یا دشمنی خمینی با کمونیست‌ها، برای اینکه این مرد در منطقه آشوب‌بر پا می‌کند و بی‌ثباتی در منطقه برای شوری بسیار سودمندتر از آمریکا است.

آقای بختیار آیا فکر می‌کنید روزی از نو در ایران به نخست‌وزیری برسید؟ چه وسایلی، به این منظور می‌توانید به کار گیرید؟

ش. ب. - ببینید، وقتی من مسئولیت پذیرفتم شرایط بسیار دشوار بود. فکر میکنم ایرانیان ضمن این تجربه غمانگیز که سخت‌بر ما گران تمام شد، این فرصت را به دست آوردند که فکر کنند، تعمق کنند و اگر به اکثریت تصمیم بگیرند که من باز هم می‌توانم خدمتی بکنم، در خدمت. هنوز چند سالی پیش‌رو دارم. وگرنه وجدانم، آسوده است، وظیفه‌ام

را به عنوان انسان و به عنوان میهن پرستان انجام داده‌ام .
برای براندازی رژیم خمینی ، آیا با کودتا موافقید؟
ش. ب- با کودتا همیشه مخالفم اما قیام همگانی که به
سقوط او منجر شود چرا که نه ؟

این مصاحبه در روز سه شنبه ۴ ژوئن ۱۹۸۳ ساعت یک و نیم
بعد از ظهر از کانال شماره ۲ رادیو سوئیس پخش شد .